

رابطه سازمان یابی افقی و دموکراسی مستقیم و مشارکتی

تقی روزبه



تنها از طریق تقویت عیار دموکراسی مستقیم و با اندازه ای که تاریخاً جنبش های طبقاتی-اجتماعی قادر به اعمال آن شده اند توانسته اند علیه نظم موجود برآشوبند و با ایجاد رخنه در سیستم های حاکم و از جمله گسستن نظم هرمی و سلسه مراتبی و کنترل از بالا به پایین جامعه، راهی به سوی آزادی و رهائی بگشایند.

نوشته حاضر* شامل نکات زیر است:

- رابطه بین تئوری و پراتیک اجتماعی و ابتذال تئوری وقتی که اصول بجای تحلیل واقعیت های اجتماعی (و از آن جمله جنبش طبقاتی کارگران) می نشیند. حقیقت پیشینی وجود ندارد بلکه توسط انسان در پراکسیس خود آفریده می شود. در این فرایند چه بسا حقایق پیشین بی اعتبار و ملغی می شوند و حقایق نوینی ساخته و پرداخته می شوند. انسان و حقیقت توأمان آفریده می شوند.

- سازمان دهی و سازمان یابی آچارفرانسه نیست که به درد بازو بست کردن هرپیچ و مهره ای بخورد و یک انقلابی هرکار خواست با آن بکند، و لاجرم با هر جامعه ای اعم از هرمی و یا افقی همساز باشد. برعکس سازمان یابی در اساس، خود مناسبات است و بازتابی است از نوع مناسبات جامعه و انسان ها. بهمین دلیل چگونگی سازمان یابی خود یکی از مهم ترین وجوه مبارزه طبقاتی در جهت رهائی و یا انقیادسازی است و لاجرم بسته به نوع و جهت گیری آن، رد پای انقیاد یا رهائی در آن حک شده است. چرا که قرابت و پیوندناگستنی بین سازمان یابی های عمودی و مبتنی بر رهبری و سلسه مراتب با جامعه طبقاتی و ساختارهرمی آن وجود دارد و نظام جامعه طبقاتی بدون چنین چفت و بستنی قابل دوام نیست و اساساً قدرت بدون ساختار بندی قابل اعمال کردن نیست. همانطور که پیوندناگستنی بین سازمانی یابی افقی و جامعه سوسیالیستی و غیرهرمی وجود دارد و برپائی جامعه سوسیالیستی بدون حذف سلسه مراتب قابل تصور نیست. از همین رو لازم است که از نگاه تکنیکی- ابزاری به سازمان یابی و اندیشه ماکیاولی هدف وسیله را توجیه می کند فاصله بگیریم و فراموش نکنیم که جامعه

طبقاتی، ساختارهرمی آن و دموکراسی نیابتی و تفویض شده همزادیک دیگرند. همانطور که مناسبات افقی و دموکراسی مستقیم و فراگیردر همه حوزه ها (اعم از اقتصادی و سیاسی و سایر سطوح اجتماعی) و جامعه سوسیالیستی به عنوان یک جامعه بدیل، همزادهم بشمارمی روند.

- فرایند تحقق دموکراسی مستقیم به مثابه یکی از مهمترین مشخصات جنبش های نوین رهائی بخش از قیدوبندهای سرمایه است که بدون درک و تقویت آن امکان پیوند با این جنبش ها وجود ندارد. و نتیجه بی توجهی به آن به معنای تبدیل شدن چپ به فرقه هائی در خود است. جامعه آزاد و همبسته، جامعه ای که در آن تضاد فرد و فردیت با جمع و جامعه از حالت تقابل (آنتاگونیستی) بیرون آمده و به عامل مکمل و تقویت کننده یکدیگر تبدیل می شوند، مستلزم درک سه فرایافت رابطه آزادفرد و جمع در اندیشه پایه ای مارکس و در پرتو تجارب صورت گرفته در این فاصله زمانی، اهمیت انقلاب و اقدام مستقیم توده ای در ایجاد تغییرات ژرف و تحولات تاریخی و بالأخره دموکراسی مستقیم و مشارکتی است. در شرایطی که نظام سرمایه داری بطورتوآمان دچار بحران ساختاری اقتصادی و بحران ساختاری "دمکراسی" است، اهمیت این فرایافت ها برای آن که نیروهای چپ و کمونیست ها بتوانند به بخشی پیشرو و مؤثر و به هنگام، در جنبش های نوین تبدیل شوند حائز اهمیت است.

- مفاهیم کلیشه شده و فرامکانی و زمانی، حاصل جدا شدن تجربه ها و رویکردهای مشخص از بستر زمانی و مکانی خوداست، موجب تجرید و غیرانضمامی شدن آن تجارب گشته و بیش از آن مانع نقدرادیکال با توجه به پی آمدهای آن می گردد. ضرورت نقد تجربه شوراهای و کمیته ها و کمون ها و یا نوع سازمان یابی های حزبی و یا تشکل های غیر حزبی قرن بیستم، همه و همه بخشی از فرایند کلیشه زائی و قراردادن این مقولات در جایگاه واقعی و تاریخی خوداست. به عنوان نمونه نسبت شوراهای با فرایافت دموکراسی مستقیم و درک محدودیت های آن برای برخورد زنده با واقعیت ها و دورشدن از ابتذال تئوری و آئین گرائی یکی از این ضروریات است.

- تغییر کیفی جایگاه و ظایف احزاب و سازمان های انقلابی در پارادایم دموکراسی مستقیم. نیز یکی دیگر از این خانه تکانی هاست.

مارکس زمانی گفته بود تباهی و ابتذال تئوری وقتی شروع می شود که اصول جایگزین واقعیت های اجتماعی (جنبش مبارزه طبقاتی) و تحلیل مشخص گردد. در چنین حالتی تئوری بجای آن که بازتاب انکشاف واقعیت های اجتماعی باشد، بدلیل قطع شدن رابطه زنده وارگانیک آن با

واقعیت‌ها و پراتیک اجتماعی به سدی در برابر آن تبدیل می‌شود و لاجرم به امری آئینی و مذهب‌گونه، وضعیت تئوری در نزد کسانی که در آن "اصول" تبدیل به نقطه عزیمت تحلیل مشخص و جایگزین واقعیت‌های اجتماعی می‌شود، مصداق بارزی از همین سخن است. گرچه مثل همه این گونه جریان‌ها در جوامع بشری، چپ فرقه‌ای رویکرد خویش را - البته به شیوه خود- با پوشش ایدئولوژی و ادعای وفاداری به مارکس و اصول توجیه می‌کند، اما غافل از آن که وفاداری به مارکس قبل از هرچیز در تأسی به شیوه علمی او معنا می‌یابد و نه داشتن نگاه ایستا و تبدیل کردن تجارب و ارزیابی‌های او به کلیشه‌های مقدس. همان‌گونه که اشاره شد کلیشه شدن به معنای منتزع شدن مفاهیم، نظرات و پراتیک یک دوره از بستر زمانی و مکانی خود و تبدیل آن‌ها به امری فراتاریخی، مطلق و صائب برای همه زمان‌ها است. که در این صورت جزغلبه اندیشه مردگان بر زندگان و گذشته بر آینده نخواهد بود. معنای عملی آن نیز چیزی جز آئین پرستی و بت‌وارگی (فتیشیسم) مقولاتی که گویا دارای اعتبار جاودانی هستند نیست. و البته چپی که اندیشه‌ها و نظراتش بازتاب‌دهنده واقعیت‌های متحول طبقاتی نباشد، نخواهد توانست به مثابه نیروی پیشرو در صحنه مبارزه طبقاتی ظاهر شود. برعکس او از پندارها و الگوواره‌هایی دفاع خواهد کرد که مربوط به گذشته است و ربطی به مبارزه طبقاتی زنده و هم‌اکنون جاری ندارد. و حال آن که در روش‌شناسی مارکس مبنای قرارداد واقعیت‌های اجتماعی و جنبش‌های طبقاتی-اجتماعی و خیره شدن به واقعیت‌های زنده و متحول مبارزه طبقاتی و رصد کردن گرایش‌های پیشرو تاریخی و مشارکت فعال در تغییر جهان، شرط لازم برای پیشروی بسوی رهائی کارگران و زحمتکشان از تاروپود نظام طبقاتی و بطور خاص جامعه سرمایه‌داری است. در نزد او جنبش طبقاتی کارگران و نه این یا آن تئوری مهمترین واقعیت جامعه طبقاتی و نظام سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد و جنبش کمونیستی هم قبل از هرچیز در پیوند با آن و برخورد انتقادی با آن معنا پیدامی‌کند و نه در ایجاد دسته‌جات و فرقه‌های درخود و مدعی نجات بشریت. این جنبش‌ها البته با شدت و ضعف همراهند و گاه بطور آشکار عرض اندام می‌کنند و گاه به شیوه پوشیده و خزنده، اما بهر حال صرف‌نظر از شدت و ضعفشان جاری هستند و مشغول نقب زدن به تاریخ، و تئوری نیز توضیح‌دهنده ماهیت و واقعیت وجودی آن‌ها است. با این همه چپ فرقه‌ای و کلیشه‌پرداز، درست بدلیل چسبندگی اش به کلیشه‌ها و گره زدن هویتش با آن‌ها، با جنبش‌های جدید و مبارزه طبقاتی در اشکال نوین و پویای خود، احساس بیگانگی می‌کند. برای آن‌ها چون این جنبش‌ها فاقد رهبری و ستاد فرماندهی بوده و مغایر با الگوهای سازمانی مورد نظرشان هستند، و به راهبردها و رهنمودهایش

بی اعتنائیند، موجوداتی معیوب و ناقص الخلقه و بی آینده محسوب می شوند. و این درحالی است که از قضا یکی از پیش زمینه های عروج این جنبش ها در بیرون از حیطه این نوع رویکردها و جریان ها، پس از آشکارشدن سترونی کامل مدعیان این نوع سازمان یابی ها صورت گرفته است!

یکی از متحول ترین و پویاترین عرصه های مبارزه طبقاتی، به نحوی که هم برگرفته از درس های تجارب ناکام گذشته باشد و هم در انطباق با آخرین دست آوردهای بشر، چگونه سازمان یابی جنبش هاست. بدون وجود سنخیت لازم بین نوع سازمان یابی و اهداف رهائی بخش، امکان تحقق آن هدف ها وجود ندارد. مبارزه برای تحقق سوسیالیسم بدست کارگران، به عاملین و سوژه های خودرهان نیاز دارد و نه به سیاهی لشکردنباله رو و زائده وار. و از این منظر چگونگی سازمان یابی روشن می کند که بدنبال چه هستیم: تجمع های توده وار تحت کنترل رهبران و نخبگان و به مثابه سیاهی لشکر و یا هم چون فاعلینی که در پراتیک اجتماعی و آزمون و خطای آن، خویشان را هم چون سوژه های خودرهان می آفرینند. از همین رو سازمان یابی در جوامع طبقاتی و چگونگی آن نمی تواند امری فنی و فراطبقاتی باشد. برعکس در ارتباط و در انطباق با نوع مناسباتی که از آن دفاع می کنیم با رویکردهای گوناگونی مواجهیم. تا آنجاکه به رویکرد مورد نظرما- مناسبات سوسیالیستی و بدوراز سلطه انسان برانسان مربوط می شود- این نوع سازمان یابی باید بتواند به کارگران و زحمتکشان به مثابه گورکنان نظام سرمایه داری تعیین بخشد. چگونه و در کدام نوع سازمان یابی کارگران و زحمتکشان می توانند به گورکنان نظام سرمایه داری تبدیل شوند؟ بی اعتنائی به ظرفیت های نهفته در سازمان یابی های افقی در این راستا، سبب آن می شود که فرقه های چپ بجای ایفاء نقش پیشرو در صفوف جنبش ها، در انتهای صف تحولات قرار بگیرند و منتظریمانند تا مگربا فرود پتک واقعیت ها، به هوشیاری تاریخی نائل آیند. سخن مارکس مبنی براینکه تفسیرجهان کافی نیست باید آن را تغییرداد، ناظربر اهمیت پراتیک اجتماعی و نقش جنبش های طبقاتی-اجتماعی است که تئوری باید بتواند آن را بازتاب دهد. با این همه در نزد فرقه ها این رویکرد در جهتی وارونه فهمیده می شود: تغییرجهان بر طبق "اصول" و باورهای فرقه ها.

البته تأکیدبر اهمیت مبارزه طبقاتی استثمارشوندگان و جنبش های طبقاتی-اجتماعی، به معنای آن نیست که همه آن چه موجود است مبارزه طبقاتی ناب وعلیه مناسبات بورژوائی است. برعکس مبارزه طبقاتی

زحمتکشان از دل انبوهی از پیچ و خم های مناسبات تبعیض آمیز جوامع طبقاتی، و علقه ها و توهمات آن سربرمی آورد و با پالایش از آن ها به پیش می رود. از همین رو برخورد انتقادی با واقعیت های پیشرو و تقویت گرایش های پیشرو و رهایی بخش در آن، جزئی از سرشت مبارزه طبقاتی است.

خلاصه آن که "چگونه سازمان یابی" از پویاترین عرصه های مبارزه طبقاتی است. از همین رو تقلیل آن به یک امر فنی و شکل واره و یا الگوبرداری از اشکل مسلط و متداول جوامع سرمایه داری که کارکرد آن ها، پاسداری از اقتدار و سلطه سرمایه از اساس نادرست می باشد. نباید فراموش کنیم که قدرت- قدرت جدا و بیگانه شده از تولیدکنندگان- برای اعمال خود، نهادینه شدن و کنترل جامعه، ضرورتاً باید خود را ساختارمند کند. این تصور و یا ادعا که گویا در طی یکصد و پنجاه سال گذشته هیچ تغییر معنادار و مشهودی در آن ها صورت نگرفته است ربطی به پویای مبارزه طبقاتی و یا اندیشه های پایه ای مارکس و سایر کمونیست های پیشرو ندارد. و البته برای چه فرقه ای و کلیشه پرداز، گوئی که قوانین آهنین و لایتغیری در سازماندهی برای همه زمان ها جود دارد. البته سنگر گرفتن در پشت اشکال کلیشه شده، در کنه خود جز اقتباس از نظام سلسه مراتب جامعه طبقاتی نیست و این چه با اتخاذ چنین رویکردی بجای مشارکت فعال در تغییر جهان و متحول کردن خود، فقط خویشتن را خلع سلاح و بلاموضوع می کند. آن چه که او را به این نقطه می رساند جز پاسداری از منافع فرقه ای و درک فرقه ای از مبارزه طبقاتی نیست.

در این جا برای روشن شدن پویه مبارزه طبقاتی در امر سازمان یابی و چگونه سازمان یابی، نگاهی به سه نکته پایه ای در اندیشه های مارکس و کمونیست های وفادار به مبارزه طبقاتی خالی از فایده نیست. نکاتی که لااقل بر حسب ادعا مورد قبول اکثر چپ ها است و لاجرم برای کائنات ذهنی و بسته آن ها چالش برانگیز است:

اولین فرایافت رابطه فرد و جمع است. در این رویکرد مارکس ضمن آن که درک فرد بنیاد و آنتاگونیستی بین منافع فرد و جمع در جامعه را که زیربنای اندیشه لیبرالیسم را تشکیل می دهد مورد نقد همه جانبه قرار میدهد و آن را به چالش می گیرد، اما فردیت (تکینگی) در جامعه بدیل مورد نظرا و نفی نمی شود (و برخلاف تصور جمع گرایان تمامیت خواه در متن جامعه انحلال پیدانمی کند) بلکه بجای رابطه آنتاگونیستی بین فرد و جمع در جوامع طبقاتی، او از رابطه خلاق و آزاد و دوجانبه فرد و جمع سخن می گوید. رابطه ای که سبب رشد و غنای

فردیت آزاد از یکسو و اجتماعی شدن بیشتر از سوی دیگر می گردد. عبارت معروف و پرمعنای مانیفست (و البته نه فقط مانیفست) در باره جامعه نوین و رابطه فرد و جمع هنوز هم پرطنین است: جامعه ای که در آن رشد آزادانه هر فرد، شرط رشد آزادانه همگان باشد. به گمان من تأمل بر این فرایافت بویژه وقتی که با تأمل بر تجربه قرن بیستم همراه شود، برای درک اهمیت رابطه برابر و آزاد انسان ها و گسستن از هر نوع مناسبات و سازماندهی هائی که آن را برنمی تابند و مبتنی بر سلسله مراتب هستند کافی است. مبارزه از همین امروز برای استقرار چنین مناسباتی در بین انسان ها و در تمامی سطوح جامعه، ضروری است و حواله دادن آن به آینده ای موهوم (آخرالزمانی؟!) جز تن دادن به سازوکارها و مناسبات جامعه طبقاتی نیست و اساسا آینده از دل آن چه که امروز کاشته می شود رگشته خواهد شد.

ب- دومین فرایافت، انقلاب و اهمیت اقدام مستقیم توده ای است. چپ معمولا در مقام سخن از اقدام مستقیم دفاع می کند. اما آیا می توان آن را دفاعی پیگیر به همراه الزامات و پی آمدهایش دانست؟ به گمان من دفاع پیگیر از دموکراسی مستقیم می تواند بسیاری از کلیشه های چپ فرقه ای را به چالش بکشد:

اقدام مستقیم توده ای به معنای آن است که کارگران و زحمتکشان و جامعه به تنگنارسیده در مقابل چشمان همه دست بکار می شوند و صفحه تاریخ را ورق می زنند و به نقش آفرینی در ابعاد کلان می پردازند. اما نقش آفرینی مزبور به معنای خاموش بودن موتور مبارزه طبقاتی در دوره های پیشاانقلابی نیست. حتی در این دوره ها نیز ما بدرجات گوناگونی با مبارزه طبقاتی مواجه هستیم که با اندازه ای که وجود دارند تأثیر خود را بر تحولات جامعه می گذارند (مثلا در تشکیل مجامع عمومی کارخانه ها و درسایر عرصه های مختلف اجتماعی چون زیست محیط و انواع تبعیض ها). در هر سطحی از مبارزه وقتی زحمتکشان وارد صحنه می شوند، شکلی از مبارزه برای اعمال دموکراسی مستقیم را به نمایش می گذارند. اشکالی که زمینه های گام های تاریخی را ولو در سطح میکرو و نامشهود رقم می زنند و هم چنین بستر گام های کلان در مقاطع انقلابی را. علاوه بر این وقتی توده ها در دوره های انقلابی پا به میدان می گذارند و به نقش آفرینی در ابعاد کلان می پردازند به معنی آن نیست که پس از انجام نقش تاریخی خویش به خانه های خود برگردند و نخبگان را بجای خویش به نشانند، گوا اینکه تمامی تلاش ضدانقلاب برای آن بکار گرفته شود. نباید فراموش کنیم که انقلاب عالی ترین شکل مبارزه طبقاتی است که با هدف کنار زدن تمامی اشکال کهنه ای که

مانع مداخله مستقیم کارگران و شهروندان در زندگی اجتماعی خود هستند شناخته می شود. و البته کمونیست ها و مدافعان جنبش های مردمی نیز علی القاعده، همواره از حامیان پروپاقرص دخالت مستقیم و استمرار و حفظ دست آوردهای آن در برابرتهاجم ضدانقلاب، پس از فروکش دوره های انقلابی بوده اند.

ج-سومین فرایافت دموکراسی مستقیم و مشارکتی است. گرچه عموماً دوره های انقلابی تجلی عالی ترین شکل بروز دموکراسی مستقیم محسوب می شوند، اما دموکراسی مستقیم فقط محدود به آن مقاطع نیست بلکه مربوط به اداره جامعه توسط خود کارگران وزحمتکشان است که اوج خود را در خودحکومتی پیدامی کند. چپ ها لااقل در مقام سخن همواره از مدافعان پیگیرتعمیق دموکراسی یعنی فراتررفتن از دموکراسی صوری ودموکراسی نمایندگی به دموکراسی مستقیم و مشارکتی (درتمامی حوزه های اجتماعی) بوده اند. معنای این سخن آن است که تحقق دموکراسی مستقیم و بی واسطه مولدین ثروت و قدرت، هدفی بوده است که کمونیست ها همواره در چهارچوب امکانات تاریخی، برای آن مبارزه کرده اند. آن ها همواره مدافع این نوع دموکراسی در برابردموکراسی صوری و با واسطه بورژوائی که دموکراسی مستقیم و فراگیر را امری خطرناک می دانسته اند، بوده اند. از قضا باندازه ای که جنبش های اجتماعی و بهراه آن ها کمونیست ها بر روی این نوع دموکراسی پافشاری کرده اند، توانسته اند وجوه مردمی واجتماعی دموکراسی را به بورژوازی تحمیل کنند و گرنه "دموکراسی" بورژوائی در ماهیت خود جزتبعیض سازمان یافته وحکومت اقلیت مرفه و سرمایه دار براكثريت ندارد و استثمارشده نیست. در واقع دموکراسی مستقیم بهترین بستر و کانال برای جاری شدن مبارزه طبقاتی خارج از سازوکارهای کنترل طبقات حاکمه است و بهمین دلیل هم ذاتاً -مگربشيوه کنترل شده وقطره چکانی -خطرناک محسوب می شود. فرایند دموکراسی مستقیم-در تمامی حوزه ها و سطوح خردوکلان اجتماعی- بستری است که در آن کارگران و توده های زحمتکش خویشان را به مثابه سوژه های خود رهان می آفرینند و نقاط اشتراک و هم چنین تمایزات خود را نه فقط با دشمنانشان پیرامون تضادمنافعشان بلکه همچنین درمیان خود هم طبقه ای ها با تنوعات و تفاوت های بی شمار در می یابند و به تقویت منافع و وجوه مشترک و هم چنین غنابخشیدن به تعینات فردی و گروهی و جنسیتی و... خود می پردازند. در این معنا تعین طبقاتی، داده ای یکدست و از قبل موجودنیست که همه باید در قالب آن ذوب و یکدست بشوند، بلکه امری است در حال شدن و رنگین کمان که براساس اشتراکات و تمایزات فردی و گروهی و دربرگیرنده منافع همه آنها ساخته و پرداخته می شود.

گرچه با خودآگاهی کارگران و زحمتکشان به هستی اجتماعی خود، درعین حال زمینه های نفی آن نیز فراهم می می شود (پرولتاریا درعین حال از منافع کل بشریت و نوع انسان دفاع می کند و هدفش عبور از تقسیم جامعه انسانی به طبقات است). تردید نکنیم که اگر قرار بود مطالبات و اراده استثمارشدگان بطور مستقیم و بی واسطه جاری شود (و یا آن ها قادر به اعمال دموکراسی مستقیم بودند)، نظام طبقاتی و دستگاه های اتوریته آن ها حتی یک روز هم دوام نمی آوردند. تداوم استثمار بدون وجود ماشین دولتی و انواع و اقسام دستگاه های قهرعریان و غیرعریان و انحصار وسائل فرهنگی و ایدئولوژیکی و سازماندهی های استوار بر سلسه مراتب و از بالا به پائین امکان پذیر نیست. دشواری چپ فرقه ای آنست که قادر به فهم رابطه بین سازماندهی عمودی و جامعه طبقاتی، استثمار و دموکراسی صوری (و غیرمستقیم) و نیز رابطه تنگاتنگ سوسیالیسم و دموکراسی مستقیم و مشارکتی نیست. و فراتر از آن، سازماندهی عمودی و مبتنی بر سلسه مراتب را به بخشی از هویت وجودی و ارزشی خویش تبدیل کرده است! و حال آن که باردیگر باید با صراحت اعلام داشت که تحقق سوسیالیسم بدون دموکراسی مستقیم و مشارکتی و بدست خود کارگران و زحمتکشان و بدون آن که همچون سوژه ها و فاعلین و سازندگان سوسیالیسم در صحنه ظاهر شوند قابل درک نیست (بهتر است یک باردیگر سرودانترناسیونال را با عنایت به همین مساله مرور کنیم تا معلوم شود چه آتشی در دل آن نهفته است). پیش فرض مارکس در پروژه سوسیالیستی اش، دموکراسی مستقیم بوده است ولو آن که ظرفیت های زمانه وی مثل هر مورد دیگری، تحقق پروژه او را مشروط می کرده است. اما این که بخواهیم این عوامل محدودکننده را بخشی از عناصر ذاتی این پروژه بدانیم البته جز التقاط آن با نظامی که در صدنی آن است نیست. تفاوت کیفی وجود دارد بین کسی که برای دموکراسی هرچه مستقیم تر مبارزه می کند و در این راستا محدودیت هایی به او تحمیل می شود و او دایما در ستیز با آن محدودیت ها قرارداد با کسی که این محدودیت را تئوریزه کرده و آن را به هویت خود تبدیل می کند. این که در کجا ایستاده ایم بسیار مهم است. در مبارزه طبقاتی همواره دوطرف اصلی وجود دارد و همیشه مبارزه ای تنگاتنگ بین دوطرف (و از جمله در حوزه سازمان یابی) جاری است؛ از یکسو برای اعمال دموکراسی از پائین و نقش آفرینی مستقیم از جانب کارگران و همه استثمارشوندگان و از سوی دیگر برای درهم کوبیدن خودکنشگری آن ها و یاد آوری خط قرمزهای نظام حاکم. همانطور که اشاره شد وقتی کارگران برای اعتراض به صحنه می آیند، که فراوان می آیند، در گوهر خود جزنمایشی از اعمال دموکراسی مستقیم و مداخله مستقیم نیست. و این هم بدیهی است که کمونیست ها و سایر مخالفان

سیستم، کفه اقدام مستقیم را تقویت کنند. آن ها نمی توانند با بازی در دوساط تخم مرغ های خود را در دوسبد به چینند. در هربارزه و اعتراضی همواره بدرجاتی زمنیه های مناسبی برای فراتر رفتن و تقویت اعمال بیشتر دموکراسی مستقیم بوجود می آید که به نوبه خود بستری است برای پرورش کارگران در مکتب مبارزه و در جهت اعمال دموکراسی مستقیم در اشکال عالی تر. با این وجود بدلیل سنگینی کفه برخی کلیشه ها و یا منافع فرقه ای، هستند کسانی که هنوز هم بین سازمان یابی افقی یعنی طرف مناسب برای اعمال دموکراسی مستقیم و سازمان یابی عمودی یعنی طرفی مناسب برای اخته کردن دموکراسی و مبارزه طبقاتی سرگردانند.

نتیجه گیری:

اولهرسه این عرصه ها- رابطه آزاد وهمبسته فردو جمع، اقدام مستقیم توده ای در مقاطع انقلابی و نیز دموکراسی مستقیم ومشارکتی به مثابه رویه ای نه مقطعی و موردی بلکه پایدار و فراگیر دراداره جامعه(خودگردان)- هرکدام از جهتی با نوع مناسبات اجتماعی که انسان ها با هم برقرار می کنند ولاجرم نوع و چگونگی سازمان یابی آن ها، و کم و کیف اعمال دموکراسی مرتبط هستند. تنها از طریق تقویت عیاردموکراسی مستقیم و باندازه ای که تاریخا جنبش های طبقاتی- اجتماعی قادر به اعمال آن شده اند توانسته اند علیه نظم موجود برآشوبند و با ایجادرنه در سیستم های حاکم و از جمله گسستن نظم هرمی و سلسه مراتبی و کنترل از بالا به پائین جامعه، راهی به سوی آزادی و رهائی بکشایند. ثانیاً درمتن آن به تحکیم دست آوردهای خودپرداخته و به ابداع و آفرینش اشکالی از سازمان یابی ها موفق شده اند که ظرفیت های بالقوه نهفته تاریخی برای تقویت دموکراسی مستقیم را فعلیت بخشند. حتی تقویت دموکراسی های غیرمستقیم و تحمیل آن به طبقات حاکمه نیز از دیگر دست آوردهای مداخله و اقدام مستقیم، یعنی از طریق اعمال دموکراسی مستقیم توده ها (از طریق انقلاب و اعتراضات توده ای...) بوده است. ناگفته نماند که این نوع جهش های تاریخی نه فقط بورواژی را غافلگیر کرده است بلکه حتی بارها کمونیست ها را نیز بدرجاتی غافلگیر کرده است.

دموکراسی مستقیم و کمون ها و شوراها

درواقع کمون ها و شوراها از آن نوع سازمان یابی ها بوده اند که در چهارچوب امکانات و ظرفیت های تاریخی خود توانسته اند یک گام بزرگ از دموکراسی محدود و نیم بندزمانه خود (و نه الزاماً درمقیاس

روسیه) فراتررفته و مجامع مستقیم خود را در کارخانه ها و یا محلات بوجود آورند و با طرح اصل فراخوانی و تمهیدات دیگر برآن بوده اند که حتی الامکان خودمختاری نمایندگان را نیز تحت کنترل خود بگیرند. این کمون ها و یا شورا ها درست باین دلیل و باندازه ای که حامل دموکراسی مستقیم بوده اند (و حتی به اندازه ای که توانسته اند اراده و خواست مجامع خود را به نمایندگانشان تحمیل کنند و آن ها را تحت کنترل خویش بگیرند) یک حرکت نوتاریخی و گشاینده محسوب می شده اند. گرچه آن ها از محدودیت های خود نیز رنج برده اند. در همان حال به اندازه ای که خود را در تاروپودنظام نمایندگی و اتوریته های جداشده از خود سازمان داده اند التقاطی بوده اند و سرانجام نیز بهمین دلیل از تک و تا افتاده اند. بدیهی است که امروزه سازمان یابی های از نوع شوراها و یا کمون ها و نظایرآن تنها می تواند با برداشتن گام های هرچه بیشتری در جهت اعمال دموکراسی مستقیم، با استفاده از ظرفیت های نهفته در جوامع کنونی، معنا داشته باشند. خلاصه آن که سازمان یابی افقی یکی از ویژگی های مهم جنبش های اجتماعی-طبقاتی نوین است که بدون درک اهمیت و جایگاه تاریخی آن، درک ما از مبارزه طبقاتی و از مقوله دموکراسی مستقیم و مشارکتی و جهان دیگری که می تواند برشالوده آن ساخته شود ناقص خواهد بود. چراکه نقش آفرینی کارگران و همه استثمارشوندگان به مثابه سوژه های خودرهان و خودکنشگر در گرو آن بوده و بدون آن قابل تصویر نیست. معنای دیگرآن این است که عصرسوژه گی احزاب و نخبگان و رهبران و امثال آن ها-سوژه گی درمعنای جایگزین اراده کارگران و زحمتکشانشدن- در چنین فرایندی بلاموضوع گشته و باید در ارتباط با چنین فرایندی به بازتعریف کارکرداین گونه تجمعات و تشکل ها پرداخت. آن ها وجود خواهند داشت اما نه در نقش رهبر و یا "حزب سوژه گی" تا کنونی، بلکه با ماهیتی دگرگونه و در خدمت تقویت مردم سوژه گی و توان خودرهای آن ها.

۲۶۰۰۵۰۹۳-۲۰۱۴-۰۸-۱۷

*- اصل این نوشته چندسال پیش دربرخی سایت ها انتشاریافته است. اما بدلیل ضرورت بحث و گفتگو حول این مسائل و مختصات پارادایمی که جنبش های نوین حامل آنند، با تغییراتی همراه یک مقدمه انتشارمجددی یا بد